

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
۱۱ نومبر ۲۰۱۷

نفیر شیدانه "آزادی و عدالت" از گلوی تسلیم طلبان ابن الوقت ؛

تا فقر و غنا با هم در کشمکش و جنگ اند
اولاد بی-----نسی آدم آسوده نـــــــخواهد شد
"فرخی یزدی"

طبق گزارش سال ۱۹۹۷ "توسعه جهانی" ملل متحد" در سی سال بعد از ۱۹۶۰، سهم ۲۰٪ از ثروتمند ترین افراد از درآمد جهانی، از ۷۰٪ به ۸۵٪ افزایش یافت و هم اکنون به سرعت در حال افزایش است. در همین دوره، سهم ۲۰٪ از فقیر ترین افراد از ۲,۳٪ درآمد جهانی به ۱,۴٪ تقلیل یافت و در سال ۱۹۹۴ به ۱,۱٪ رسید". در گزارش ۱۹۹۸ همین مؤسسه می خوانیم: "دارائی ۲۲۵ نفر از ثروتمند ترین افراد جهان، یک تریلیون دالر است. ثروت این ۲۲۵ نفر معادل درآمد ۴۷٪ از کل جمعیت کره زمین (دو میلیارد و ششصد میلیون نفر) است". (نیویارک تایمز، ۱۹۹۸)

طبق اصول اقتصادی "مکتب شیکاگو" و سائر نظریه پردازان و مدافعان نظام سرمایه و براساس الزامات "نظم نوین جهانی" یعنی "رقابت آزاد"، "بازار آزاد" و "تجارت آزاد" و تحت فشار مقررات "بانک جهانی"، "صندوق بین المللی پول" و "سازمان تجارت جهانی" و خصوصی سازی صنایع، معادن و زمین های کشاورزی و تمام ثروت های زیر زمینی و روزمینی و دادن اختیار آزادانه برای خرید این ثروت ها به سرمایه های "نامرئی" و به اثر تحمیل یک تقسیم کار بین المللی امپریالیستی و سیاست اقتصادی "بازار آزاد"، اقتصاد معوج و نیم رمق کشور های عقب مانده ضربت شدیدی خورده است: به نسبت الغای تعرفه های گمرکی، صدور بی رویه فرآورده های تولیدی کشور های متروپول به کشور های مستعمره و به اصطلاح جهان سومی و خصوصی سازی، باعث رکود و ورشکستگی کارخانه های تولیدی و لم یزرع ماندن زمین های

قابل کشت گردیده و به تبع آن، بخش عمده صنایع دستی و پیشه وری به نیستی سوق یافته و این امر موجب بیکاری کارگران کارخانه ها، دهقانان، پیشه وران و کارگران کشاورزی شده و به نوبه خود آن ها را ناگزیر به ترک خانه و کاشانه شان نموده است. آن ها را به خاطر جست و جو و دریافت کار مجبور هجرت به شهر های بزرگ ساخته و بالطبع: تراکم و کثرت نفوس در شهر های بزرگ، مسأله مسکن، فقدان امنیت شغلی و بیکاری، تکدی، فشار و تشدید کار بالای کارگران شاغل، به وخامت گرائیدن روز تا روز محیط زیست و انحرافات اخلاقی را به بار آورده است. تحمیل این رویداد های ناخواسته، بر مردم زحمتکش کشور عزیز ما - که مدت چهل سال در حالت جنگ به سر برده اند - حالت بسیار دردناک و غم انگیزی به خود گرفته است. زیرا که ۴۰٪ از مردم ما زیر خط فقر به سر می برند و حتی مجبور به فروش جگرگوشه های خود می شوند.

سیاست اقتصادی تقسیم کار بین المللی امپریالیستی، امنیت غذایی کشور های فقیر و عقب نگهداشته شده را به مخاطره انداخته است. یعنی دهقانان به جای این که به کشت غلات (گندم، برنج، جواری و...) بپردازند، به خاطر رعایت الزامات استعمارگران و انحصارات بین المللی امپریالیستی به کشت نباتات صنعتی مورد نیاز کارخانه های آن ها (پنبه، لبلبو، نیشکر و...) مبادرت می ورزند که این روند الزاماً منجر به بحران غذایی می گردد. چنانچه بحران غذایی جنوب شرق آسیا در دهه نخست همین قرن به وقوع پیوست که بسیاری از فقرای این منطقه را به کام مرگ برد.

لذا، اگر این رویداد های دردناک و غم انگیز را با ارشاد حکیمانه "اعلامیه" نویس، مشعر بر این که "عقب مانده ترین ملل نیز کم کمک وارد شاه راه ترقی، رفاه و استفاده از تسهیلات زندگی جدید گردیده اند" - که از برج عاج خیالاتش تراویده - مقایسه کنیم، معلوم می شود که گوینده آن، مضاف بر بیماری تسلیم طلبی، "گرفتار مالیخولیا و هزیان گونی" نیز شده است.

در ادامه سخنانش می افزاید: "سویه نی دیگر موضوع عبارت از رسالت‌مندی روشنفکر و نقش افشار آگاه و چیزفهم جامعه است که در تمام تحولات اجتماعی نقش روشنگرانه، رهنما، بسیج گر، تنوری پرداز و پیشقدم را دارند. وقتی توده های مردم از این بخش یا ستاد جامعه یعنی کاروان روشنفکری جدا بمانند، و فاقد رهبری آگاه و متعهد باشند، درجه امکان پیراهه رفتن ها و مورد سوء استفاده قرار گرفتن به مراتب بالاتر رفته، پیامدی جز ندامت و سیاه روزی نخواهد داشت." (ص ۱۴) [اشتباهات املانی نقل قول ویراستارینشده است- پورتال]

مفهوم مقوله روشنفکر و "روشنگران" مقارن ظهور نمود های روابط کالائی سرمایه داری یعنی تمدن جدید شناخته شد. این مفهوم به دوران پس از انقلاب صنعتی با آغاز نهضت روشنفکری (رنسانس) متعلق است که در صدد بیرون کشیدن جامعه اروپا از "تاریک خانه" قرون وسطی بودند. اما هنگامی که نظام سرمایه به بلندترین قله خود صعود کرد، موقف ارتجاعی به خود گرفت، یعنی خصلت انقلابی و پیشرونده خود را از دست داد (این روند از سال ۱۸۴۸ آغاز و در سال ۱۸۷۱ به زوره کمال رسید). در این دوران روشنفکران به دو دسته عمده تقسیم شدند:

روشنفکران ارتجاعی و مدافع نظام سرمایه و روشنفکران انقلابی مدافع انقلاب اجتماعی. در کشور های ماقبل سرمایه داری و زیرسیطره امپریالیسم نیز حال به همین منوال است: روشنفکران مدافع ارتجاع بومی و دستیار امپریالیسم و روشنفکران انقلابی و مترقی (ضد ارتجاع و امپریالیسم). البته ترم روشنفکر به طور عام به کسی اطلاق می شود که علوم طبیعی و اجتماعی را فراگرفته باشد.

در پاراگراف بالا بدون در نظر داشت موضع گیری طبقاتی روشنفکران، به اهمیت نقش آن ها توجه شده و بدون آن که سوق الجیش آن ها مشخص شود، ترکیب وصفی مبهم "کاروان روشنفکری" به کار برده شده است. در حالی که هر طبقه لاجرم روشنفکران "رهنما، بسیج گر، تنوری پرداز و پیشقدم" خود را دارد. چون "اعلامیه" نویس مسائل اجتماعی را - از برج عاج تخیل خود - با اغماض بر امتیازات و تفاوت های موجود اجتماعی ملاحظه می کند، طبقاً چنین سخنان حکیمانه ایراد نموده است.

باز هم به سخنان حکیمانه خود ادامه داده می گوید: "همچنان روشنفکران تحول طلب جدا از مردم و نیرو های سیاسی مترقی مدعی رهبری جنبش های اجتماعی بدون پیوند ارگانیک با مردم و درک زندگی واقعی آن ها در بهترین شکل مخاطب و همراه خود را نیافته، در انزوا خزیده و در بدترین نوع خنثی یا به هذیان گونی گرفتار مالخولیا خواهند شد"، "... دیده می شود که دو جریان با دو ساحت جامعه، یعنی مردم و روشنفکر با هم پیوند و فشردهگی لازم و کارساز را نیافته و در اصل هم زبان نشده و به یک حرکت ملی و تحولات جامعه به مفهوم اصلی نینجامیده است. حاصلش نه مردم به کامیابی و بهروزی لازم و نه روشنفکر به نقش آفرینی رسالت‌مندانانه و نجاتبخش دست یازیده است." (صفحات ۱۴ و ۱۵)

از سیاق کلام و طرز خرام نویسنده به وضوح فهمیده می شود که منظورش از "نیرو های سیاسی مترقی مدعی رهبری جنبش های اجتماعی" تلویحاً "ساما" است. زیرا "ساما" به این باور است که - در جنگ آزادیبخش ملی و انقلاب اجتماعی - از میان تمام اقشار و طبقات ضد ارتجاع بومی و امپریالیسم، طبقه دوران سازکارگر یگانه طبقه ای است که ظرفیت انتظام، تداوم مبارزه و توان رهبری جنبش را تا حصول پیروزی دارد و سائر طبقات توان تاریخی خود را برای انجام چنین وظائفی از دست داده اند. البته هیچ نیروی سیاسی به شمول نمایندگان سیاسی طبقه کارگر، نمی تواند رهبری خود را بر جنبش تحمیل کند؛ مگر این که سائر طبقات معروض به ستم و استثمار، اهداف و مقاصد خود را در آئینه برنامه و خط مشی سیاسی آن ببینند. چون "ساما" به مثابه نماینده سیاسی طبقه کارگر، حایز چنین ظرفیت و جاهتی بوده است. سائر طبقات "مجبور هستند که رهبری طبقه کارگر را بپذیرند"؛ زیرا که "دهقانان متحد طبیعی و پیشوای خود را در پرولتاریای شهر می یابند که رسالت برانداختن نظام بورژوازی را به عهده دارد.... و انقلاب پرولتری به آن هم آوائی خواهد رسید که بدون آن تک آوائی او آوای مرگ از کار در خواهد آمد". (هجدهم برومر لوئی بناپارت). لذا برنامه "ساما" مشعر بر این است:

"برای "ساما" استفاده از چنین فرصت ها تابع مبارزه در جهت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دموکراتیک است" و "طبقه کارگر اگر تا کنون نتوانسته است در پیکار نجاتبخش ملی و دموکراتیک نقش پیشرو (و حتی مستقل و مؤثر) خود را اداء نماید و رسالت تحقق آزادی ملی و ترقی اجتماعی را که تاریخ فقط به این طبقه محول کرده است، به عهده بگیرد، ناشی از فقدان پیشآهنگ سیاسی آنست". (برنامه "ساما")

و اما در مورد داشتن "پیوند ارگانیکی با مردم" باید گفت که "خط ستراتیژیکی که سمت کلی حرکت "ساما" را تعیین می کند...، جنگ "توده ئی طولانی" است". "ساما" با اعتقاد بر این اصل که انقلاب کار توده های میلیونی است، از بدو ایجاد و پیریزی خود به یمن پیوند و ارتباط نزدیک با توده ها و توضیح موضع گیری و خط مشی سیاسی ویژه خود به آن ها، توانسته بود جبهات نبرد ضد سوسیال فاشیسم را در ولایات کابل (کوهدامن)، پروان، کاپیسا، هرات، بلخ، قندوز، پنجشیر، اندراب، لغمان و... مستقلانه سامان دهد. "ساما" با سهمگیری عملی در مبارزات توده ئی، در تمام سطوح نقاط نظر و سیاست های خود را در بوتسه پراتیک می گذارد و با جمعبندی تجارب حاصله و تصحیح مداوم اندیشه و اسلوب کار خود می کوشد با حرکت از اصل "از توده به توده" مبارزات توده ئی را در جهت پیروزی رهنمون شود". و اگر اعلامیه نویس مرتد و همراهان به این تئوری های داهبانه باور ندارند، به ناحق نام خویش را "سامائی" گذاشته اند.

اگر مرتجعان (داخلی و خارجی) با هزار حيله و نیرنگ، تفتین و توطئه، تهدید و سرکوب جلو برقراری ارتباط و "پیوند" "ساما" را با توده ها گرفته و می گیرند، این داستان باز سر دیگر دارد که بر هیچ کس پوشیده نیست. و اگر تا کنون "نه مردم به کامیابی و بهروزی لازم ونه روشنفکر به نقش آفرینی رسالتمندانه و نجاتبخش دست یازیده است"، هیچکس مقصر نیست. اگر نمایندگان سیاسی طبقه کارگر تمام آنچه را که در قوه دارند، به کار برند، با این حال تمام مساعی آن ها در مقابل مقاومت ارتجاع و خیانت رفقای نیمه راه و تسلیم طلب و پائین بودن شعور سیاسی توده بیهوده ماند، "هیچ کس آن ها را نمی تواند مورد تقبیح و ملامت قرار دهد". زیرا که "در مبارزه اجتماعی گاهی اتفاق می افتد که نیرو هائی که نماینده طبقه پیشرو اند، با شکست رو به رو شوند. ولی این به علت آن نیست که گویا ایده های آنان نادرست بوده است، بلکه به این جهت است که در تناسب قوائی که با یک دیگر سرگرم مبارزه اند، نیرو های پیشرو هنوز به قدرت نیروهای ارتجاعی نرسیده اند و از این رو است که موقتاً با شکست مواجه می شوند، ولی سرانجام روزی فرا می رسد که نیرو های پیشرو پیروز می گردند." (ایده های صحیح انسان از کجا سرچشمه می گیرند؟)

اگر خواننده ارجمند ملاحظات و فاکتور های ارائه شده فوق را با هذیان گوئی نویسنده "اعلامیه" مقایسه کند، بدون شک به این نتیجه می رسد که اعلامیه نویس گرفتار "مالیخولیا" شده است.

وی ارتداد خود را از اندیشه کارگری - در جملات مبهم و دو پهلو - ابراز نموده است: "...لهذا برای نقش آفرینی و موثریت آن نمی شود از جای دیگر کاپی برداری ساده و سهل نمود و یا نقشه های وارداتی را به شکل تحمیلی تطبیق کرد. یا ذهن و تمایل خود را به جای واقعیت نشانند".

اگر این زبان "ازوپ" را به زبان متعارف برگردانیم و از هاله ابهام آزاد سازیم، به سهولت فهمیده می شود که منظور وی از "کاپی برداری" و "نقشه های وارداتی"، پیروی از اندیشه پیشرو عصر و استفاده خلاق از تجارب (مثبت و منفی) انقلاب های سائر کشور ها است. این گفته ها به خاطری مبهم و عاری از صراحت است که مدعی آن، جسارت و عرضه مقابله با فیل را ندارد. اما هرچه سر خود را مانند کبک در برف پنهان کند، از انظار پنهان نمی ماند.

ادامه دارد